

گویند که در مذکر از اخلاق و در لطافت و طراوت بھار و استقامت عقل و روش
صوفیه و لزوم قناعت و اعتقاد پاکیزه و در خرد و تعقل و از عبادت و شوق و خوش بود
و خوش گذراندن شب و اشیا ب صورتی و بی کثرت دیدم و چنان شیرین مجلس و
و معذب بود که از این است وی می ایستیم از محالست هیچکس نمی یافت و هر صفت
تاریخ گویند که سالها مراد میر جنس تو زد و یکا بود نه ایشان بی صحبت
من توانا شنیدی بودند نه من صحبت ایشان و بواسطه من میان هر دو استاد چنان لطیف
محبت و وادارستی که با فقه بود که بختهای بیکدیگر آمد شکسته ندی و هم وی
گویند که از کمال اعتقاد می که میر حسن را شیخ نظام الدین بود افشاری ترک شیخ و کرد
بحال صحبت شنیده بود و چند جلد جمع کرده و آنرا فایده لغوی بدنام فاده و در
رو کار و درین دیار و بنویسند از آب ابروت شده و وی را و نای آن دو وین متعدد
و صفت شریف و شویان بسیار است **دبایع** دار و دلکی غنیمت بسیار و پیر
صدوقه در کین بسیار و پیر **شرمند** شود اگر پیر و پیر
ای که از کین بسیار و پیر **دبایع** یک چو تو چو صاحب عالم را بود
یک حرف تو هشت خلد دما به خود **حرف** سپین چهل وی را دستور
نا چار چار و کن عالم معبود **شیخ کا** **چهری** **دما** **الله تعالی** **سوره**
وی بسیار و پیر بوده است و اشتغال وی بشعر و تکلف دران ستر و تبلیغ بوده
باشد بلکه شایسته برای آن بوده باشد که ظاهر مغلوب باطن نشود و از رعایت شود

مؤید

عبودیت با زما نچنانکه میگوید **شعر** این سگفهای من و دست من
کلمین با جبرای منست **عک** **الدوام** بر یا ضاقت و مجاهدات مشغول بود
خدمت خواج عسید الله ادا الله بقائه میفرمودند و وی چندگاه در شانش بود
والله می گفت که وی دران مدت که اینجا بود حیوانی نخورد بیکبار از وی انسان
که هر چه شود که طعمی که دران گوشت با شن خورده شود و مرا که وی بود نهایت
خواب و در شیخ فرمود بر وجه طبیعت که هرگاه تو شکا و خور را بکشی ها گوشت
بجویم من پی که و بلعبر یا شکا و را یکستم و از آن طغای ساحت به طاعت
من از آن گوشت بخورده و در ذوق که در تو بر داشته خلقی بوده است که شنب در اینجا
بتری برده و کسی دیگر اینجا که میر رسید چون بکاز و فاهت وی را بدید از فیه
از نوایی که بر اینجا می شنید می خفته و سستی که در س می فاده چیزی دیگر باشد
نه خدمت شیخ زین الدین خوافی رحمه الله تعالی می گفته است که در وقت تحصیل
علوم در تبریز صحبت وی رسید می شد مرا با طریقه دلالت میکرد و می گفت
الذات مادر می گفت که مرا نسبت بشما از عده ها در طریقه که گفت که می نا امان
جای تویم من هیچ نگفتم اما در آخر که باین طریقه در آمد و مرا کشادی شد و منم که
وین مرتبه از شاد که پیش وی کاروان کره بود گویند که دران وقت که در س را
بوده است موضع می بوده است که دران وقت که کتاب طعنان می کرده دران موضع
بسیار می کرد چون وقت طعنان آنست دران سینه آن فقه را با وی گفته اند